أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم

بحث در قاعدۀ حرج است و از جهت محتوی می شود گفت خیلی شبیه به قاعدۀ لاضرر است.

در قاعدۀ لاضرر صحبت از دو جهت عقلی و شرعی بود كه عقلاء ضرر را به طور كلّی یك نوع ظلم می دانند و از باب قبح ظلم، نفی ضرر می كنند بالملازمة العقلیه. و ضرر یك جنبۀ عرفی دارد و در صورت اختلاف در تحقّق معنا و مفهوم ضرر، رجوع به عرف است و به عقلاء.

و یك بحثی هم بود بحث شرعی مسأله كه آن هم عرض شد ادلّه، ناظر بر حكم عقل و عرف هستند و به عبارت دیگر، حكم رفع ضرر یك حكم امضایی است تا یك حكم تأسیسی، فلذا در صورتی كه ما شكّ در موضوعی كنیم كه آیا در این موضوع، شرع حكم خاصّی دارد یا ندارد، بعد از تفحّص از دلیل اگر ما نسبت به آن موضوع دچار تردید بودیم، می توانیم به قاعدۀ لاضرر دفع آن مورد را بكنیم، هم از جهت نفی حكم شرعی ضرری، هم در مقام عدم و هم در مقام تدارك.

مثلاً یكی از مواردی كه خب ما می توانیم به قاعدۀ لاضرر تمسّك كنیم، مسألۀ ضرری است كه به واسطۀ سرقت مال و یا فرض كنید كه من باب مثال غصب غاصبی و نظائر این، یا قاتلی من باب مثال در اینجا یك قتلی را انجام داده، سارقی یك مالی را سرقت كرده، ظالمی در اینجا ظلمی كرده و ما از نقطۀ نظر ادلّۀ ظاهریه نمی توانیم رفع ضرر از خودمان بكنیم، راهی برای تدارك وجود ندارد، آیا می توان متوسّل شد به امور غیر عادی؟ آیا در اینجا دلیلی در عدم مراجعۀ به این امور غیر عادی وجود دارد یا وجود ندارد؟

چنانچه دلیلی مثلاً در این موارد وجود داشت از باب حرمت رجوع فرض كنید كه من باب مثال به كهّان و به افرادی كه متصدّی امور غریبه هستند، اگر حرمتی در اینجا بود كه خب در اینجا استفاده می شود كه نظر شارع بر تحمّل ضرر است و در اینجا این قاعده تخصیص خورده یا اینكه خب طبق مصالحی كه مولا در اینجا متوجّه بنده اش كرده است،[عدم ] رفع این ضرر، در اینجا به جهت یك ملاكات و مصالحی است كه متوجّه به او بوده، من باب مثال فرض كنید كه قضا و قدری بوده، یا اینكه قرار بوده یك ضرری متوجّه به او بشود، با توجّه به آن، این مورد دفع آن مورد را كرده كه خب در اینجا طبعاً نه تخصیصی هست و نه حكومت و امثال ذلكی، بلكه در اینجا اصلاً ضرری وجود ندارد.

یا اینكه نه، فرض كنید كه ما دلیلی برای حرمت رجوع به این افرادی كه متصدّی این امور غریبه و عجیبه هستند نداریم و چه بسا حتّی دلیل بر خلاف هم ممكن است باشد. ممكن است كه فرض كنید كه ما برای دفع سحر یا دفع یك شخصی كه از راه جادو و شعبذه و امثال ذلك عملی را انجام داده كه موجب ضرر بر یك موردی هست، حتّی ما ادلّۀ بر خلاف هم داریم و از باب دفع، اشكالی ندارد، می توانیم یكی از آن موارد را سرقت سارق بدانیم، خود نفس تحمّل سرقت، ضرر است و به مقتضای قاعدۀ لاضرر این تحمّل ضرر برداشته می شود و انسان می تواند در این موارد رجوع به این افراد بكند برای پیدا شدن آن مورد، یا برای تدارك آن مورد. فرض كنید كه من باب مثال اگر مصلحت خداوند بر عود و ارجاع این قضیه بود[ فبها] و اگر مصلحت بر عدم عود و عدم ارجاع بود، خب طبعاً آن انجام نمی گیرد و معلوم می شود كه در اینجا تقدیر و مشیت به نحو دیگری است، ما در اینجا می توانیم به این قاعده تمسّك كنیم.

تلمیذ: این حرمت شاید مطلق باشد.

استاد: بله؟

تلمیذ: می گویم حرمت وجود اینها شاید مطلق باشد، وقتی مطلق باشد دیگر این دفع ضرر به ضرر كه نمی شود. آن وقتی كه حرام باشد، معلوم است یك ملاكاتی را برای حرمتش دارد.

استاد: درست است.

تلمیذ: چنین مسأله ای هست.

استاد: عرض كردم اگر حرمت داشته باشد، در آنجا بحثی نیست ، خب این را ما می توانیم توجیهی كنیم و اصلاً آن را مخصّص قاعده هم به حساب نیاوریم، من باب مثال بگوئیم كه خداوند مصلحتش و مشیّتش تعلّق گرفته بر اینكه طبق نظام احسن یك چیزی به او برسد و این به واسطۀ این سرقت، به واسطۀ این ظلم، به واسطۀ این چیزها این دفع برای آن می شود، چطور اینكه فرض كنید كه حضرت خضر آن کاری را که انجام داد در سفینه، خب آن یك ضرری وارد كرد بر آن سفینه، ولی در واقع جلوی مفاسد دیگر را حضرت در اینجا گرفت. بله، در صورتی كه حرمت محرز بشود حرفی نیست و مرحوم شیخ هم در اوّل مكاسب و اینها، من دیگر ذكر نكردم چون از باب همین تطبیق قاعده بر موارد خاصّه می خواستم فقط یك مثالی عرض بكنم، تفحّص دیگر با خود آقایان است. اگر ما حرمتی پیدا كردیم در مراجعۀ به اینها به نحو اطلاق، خب این فبها. ولی اگر یك همچنین اطلاقی در اینجا استفاده نشد، این هم یكی از موارد و مصادیقی است كه می شود ما با قاعدۀ لاضرر به دنبال و تدارك آن برویم.

محصّل كلام این است كه در مورد قاعدۀ لاضرر ما خیلی مشكل نداشتیم و ضرر را از باب یك ضرر عقلایی، از جهت نفی، چه عقلایی و چه شرعی، این قابل تصوّر بود، البتّه در موارد اشكال، خب انسان رجوع می كند به عرف و به عقلاء، آیا این مورد را ضرر می دانند یا نمی دانند؟ چطور اینكه فرض كنید من باب مثال در حقّ تألیف و امثال ذلك، آیا عقلاء رفع حق التألیف را و عدم حق التألیف را و سلب حق التألیف را از مؤلف، آیا عقلا این را ضرر می دانند یا ضرر نمی دانند؟ ممكن است كه در یك جامعه ای ضرر بدانند، ممكن است كه در یك جامعه ای ضرر به حساب نیاورند.

خب در اینجا انسان می تواند كه بر طبق همان حكم عقلایی عمل كند چطور اینكه خود شارع هیچ وقت نیامده تحدید بكند ضرر را، شارع فقط آمده لاضرر را بیان كرده، امّا مواردش را كه دیگر نیامده بگوید، فرض كنید كه در این مورد بخصوص، ضرر است. در این مورد بخصوص ضرر نیست. شارع آمده بر ارتكازات عقلایی این قاعده را حمل كرده و آن مورد سمره، حق شفعه یا ماء جاری و امثال ذلك را جزء موارد و ارتكازات عقلایی به حساب آورده، بنابراین بر اساس یك حكم امضایی در اینجا شارع آمده این قاعده را بیان كرده و موارد تطبیقش بر عهدۀ عقلاء است. ولی اشكال در مورد قاعدۀ حرج است.

در قاعدۀ حرج صحبت در این است كه هیچ وقت عقلا نمی آیند این قاعده را نفی كنند یعنی ما دلیل عقلی داشتیم بر اینكه حرج نباید در احكام شرعیه باشد، نه این طور نیست. اتفاقاً عقلاء می گویند كه بر اساس اتکاء و استناد و به حكم عقل كه افضل الاعمال اهمزها و امثال ذلك، خب اشكال ندارد که فرض كنید كه یك حرجی هم باشد و این حرج مورد امضاء شارع باشد. امام حسن علیه السلام داریم كه حجّ انجام می دادند در حالتی كه قوافل در جلوی آن حضرت در حركت بودند و حضرت با پای پیاده مسافرت می كرد. خب از مدینه تا مكّه پیاده رفتن، این یك حكم حرجی است و واقعاً مشكل است، امّا از باب

در بیابان گر به شوق كعبه خواهی زد قدم \*\* سرزنش ها گر كند خار مغیلان غم مخور

خب این حكم حرجی و این شدّت را برای وصول به آن مثوبات ممكن است یك عبدی به خود بخرد و اینها را انجام بدهد و یا اینكه فرض كنید كه حالا درخود احكام حج از باب رخصت نه عزیمه، وقتی كه استطاعت شرط برای این حج می شود از باب این رخصتی كه خب در اینجا هست، حالا اگر كسی نه، ولو متسکعاً و حرجیاً، این حجّ انجام بدهد، آیا می توانیم بگوئیم كه اصلاً حج او باطل است یا اینكه نه؟ تازه خدا به او ثواب بیشتری هم می دهد، می گوید خودش را به مشقّت انداخته، خودش را فرض كنید كه به هلكات انداخته برای رسیدن به محبوب و برای انجام دادن مناسك و اینها. یعنی عقلاء نمی توانند فرض كنید كه من باب مثال در اینجا بیایند و به مقتضای قاعدۀ عقلی، حرج را بردارند، حرج ظلم به حساب نمی آید. وقتی كه انسان یك عملی را انجام بدهد، مثلاً عمل عبادی را انجام بدهد با حرج، فرض كنید كه عقل[حکم به بطلان این عمل بکند بخاطر حرج، عقل چنین حکمی نمی تواند بکند] چون ضرر كه در اینجا متوجّه نمی شود، بله اگر به واسطۀ این مشی پای انسان آسیب ببیند، فلج بشود، قرحه ای در آن پیدا بشود، خب موجب قطع عضو بشود، موجب چه بشود ، خب می رود [تحت] قاعدۀ لاضرر و در اینجا منهی است، یعنی هم عقلاً و هم شرعاً می توانیم بگوئیم در اینجا نهی آمده و امّا اینكه نه یك شخصی بر خودش تكلّف ایجاد می كند، خودش را به كُلفت می اندازد، طلباً لرضایت مولا، خب در این صورت ما دلیل عقلی نداریم بر اینكه فرض بكنید كه حالا این عقلاً خلاصه خلاف باشد، یك همچنین چیزی نیست .

فقط تنها مسأله ای كه باقی می ماند همین جنبۀ شرعی قضیه است چون حرج، می توانیم بگوئیم انواع و اقسامی دارد. یك قسم از حرج هست، آن قسمش كه البتّه در باب تكلیف ما لا یطاق می رود خب آن عقلا اصلاً ممتنع است، یك قسم حرج هست كه- آن طوری كه بیان می كنند- این موجب اختلال نظام می شود، خب این را عقل می توانیم بگوئیم كه حاكم است بر اینكه خب تكالیفی كه موجب اختلال نظام و معیشت می شود این در اینجا...

تلمیذ: لاضرر را هم می گیرد دیگر

استاد: بله آن لاضرر را هم می گیرد.

خب در اینجا این مسلّماً خلاف است و شریعت برای احیاء نظام است نه برای اختلال و إماتۀ نظام و امثال ذلك. یك قسم حرج هست كه این ضررش یك ضرر مسلّم است، همان طوری كه خدمتتان عرض كردم فرض كنید كه انسان خودش را به یك مشقّاتی بیاندازد كه آن مشقّات اصلاً موجب ضرر بر او بشوند، یعنی دچار یک ضعفی بشود که آن ضعف باعث ضرر بشود فرض كنید كه بخواهد روزۀ مستحبّی چند ماه پشت سر هم انسان بگیرد، یا اینكه یك عبادتی كه اصلاً موجب ضرر باشد بر او، شب تا صبح بیدار باشد و بخواهد به نوافل و اینها بپردازد و بطور كلّی برای بدست آوردن...، یا مثلاً حجّی بخواهد انجام بدهد، خب در این حجّ مهلكه وجود دارد اگر تنها بخواهد بلند بشود برود بدون قافله و این حرفها، هزار تا سباع و سارق و امثال ذلك و اینها هست كه اصلاً...! خب این داخل در تحت همان لاضرر هم ما می توانیم بگوئیم كه قرار می گیرد و این اصلاً به طور كلّی می تواند منهی باشد، اینها منظور نیست و اینها مطرح نیست، نخیر.

یا فرض كنید كه تكالیفی كه اینها حرجی هستند، خیلی مشكل است در اینكه فرض كنید كه حالا این عمل را انجام بدهد، فرض كنید كه دستش حالا زخم است، این بخواهد این را باز بكند یك ساعت...، حالا جبیره بكند. صورتش را مثلاً بسته اند یک ساعت باید این باندها را باز بکند، یكی یكی باید روی آن را یك چیز بگذارد، آب بریزد و اینها، اینها یك چیزی است كه این دیگر مشقّت است و كلفت است، باز كردنش نیم ساعت و بستنش هم نیم ساعت و این حرفها برای اینكه بخواهد دو ركعت من باب مثال نماز بخواند، شارع می گوید در اینجا خب تیمّم كن دیگر. یا فرض كنید كه مریضی هست، این مریض اگر بخواهد برود برای وضو و برای كسب طهارت مائیه خیلی دچار مشكلات می شود، با آن حال مرض بخواهد بلند شود، خودش حرکت کند، کمرش درد می کند، حالِ تب دارد، فلان دارد و این حرفها، با یك حال مشقّتی یك مسافتی را بخواهد طی بكند و اینها همه...، خب بر فرض هم بگوئیم كه حالا ضرر متوجّه او نمی شود و این حالا فرض كن دو تا قرص هم می خورد و اگر بخواهد وسط راه یك بادی بخورد و این حرفها، ولی این صرف مشقّتی كه او را به كلفت می اندازد برای تحصیل آب و اینها، حالا ما قاعدۀ عقلی نداریم در اینكه حالا فرض كنید که عقل بیاید بگوید یا عقلاء بگویند كه این تكلیفی كه در اینجا شده، این تكلیف اصلاً خلاف است و همان تكلیف باید فرض كنید كه به تیمم باشد، نخیر، خب خودش را به مشقّت بیاندازد، كسی كه دنبال ثواب و بهشت و این حرفها می رود باید این كارها را هم انجام بدهد دیگر. بهشت كه دیگر با تخت روان و كنار نهر آب که به آدم نمی دهند، این مشقّات و این مشكلات هم بایستی كه انجام بدهد، ما چیز نداریم، یعنی از نقطۀ نظر عقلی یك دلیلی كه نفی حرج بكند مثل قاعدۀ لاضرر، ما در اینجا نداریم، الّا اینكه فقط جنبه، جنبۀ شرعی باشد و ببینیم كه از ناحیۀ شرع آیا برای اینجا...، چون عرض كردم راه آنها، خب آنها اصلاً داخل در این مسألۀ حرج و اینها نیست، لذا در اینجا، هم از آیات و هم از روایات، ما برای منظور و هدف خودمان، آیات و روایاتی داریم.

یكی آیه ای است در سوره حجّ كه می فرماید وَ جٰاهِدُوا فِي اَللّٰهِ حَقَّ جِهٰادِهِ هُوَ اِجْتَبٰاكُمْ وَ مٰا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي اَلدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرٰاهِيمَ … ﴿الحج‌، ٧٨﴾ این مجاهده باید فی اللَه و حق جهاده باشد، یعنی انسان برای رسیدن به مطلوب با تمام وجود باید برای كسب رضای مولا، خودش را از نظر اعمال، جوارح، سرّ و سویدا، نفس، فكر و با تمام شراشر وجود خودش باید در خدمت مولا باشد، حق جهاده باید باشد، هُوَ اِجْتَبٰاكُمْ وَ مٰا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي اَلدِّينِ مِنْ حَرَجٍ خداوند در دین حرجی را برای شما قرار نداده و حکم حرجی در دین برای شما جعل نشده كه این عبارت است از همان مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرٰاهِيمَ، در دین حضرت ابراهیم هم به همین كیفت است، خب در اینجا این آیه صراحت دارد بر عدم حكم حرجی در دین، البتّه حالا در انطباق مواردش عرض می کنیم که یكی از مسائل مشكلۀ ما در قضیۀ لاحرج انطباق بر مصادیقش است که كدام مصداق را به آن حرجی می گویند و كدام مصداق را به آن حرجی نمی گویند و اختلافی كه ممكن است در اینجا بیفتد؟ این یك آیه.

آیۀ دیگر كه قبلاً هم عرض شد در قاعدۀ لا ضرار ... وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضىٰ أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ أَوْ جٰاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ اَلْغٰائِطِ أَوْ لاٰمَسْتُمُ اَلنِّسٰاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ مٰا يُرِيدُ اَللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿المائدة، ٦﴾

شَهْرُ رَمَضٰانَ اَلَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ اَلْقُرْآنُ هُدىً لِلنّٰاسِ وَ بَيِّنٰاتٍ مِنَ اَلْهُدىٰ وَ اَلْفُرْقٰانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ اَلشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كٰانَ مَرِيضاً أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيّٰامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اَللّٰهُ بِكُمُ اَلْيُسْرَ وَ لاٰ يُرِيدُ بِكُمُ اَلْعُسْرَ وَ لِتُكْمِلُوا اَلْعِدَّةَ وَ لِتُكَبِّرُوا اَللّٰهَ عَلىٰ مٰا هَدٰاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿البقرة، ١٨٥﴾

لفظ حرج در این آیه است، همان طوری كه در اینجا عرض شد این آیه دلالت می كند بر اینكه این وضوی حرجی اگر مریض بخواهد انجام بدهد یا اینكه جنب باشد یا او علی سفرٍ باشد و در مسافرت است و نمی تواند برود و تحصیل ماء بكند و قافله فلان هست و این حرفها ، در اینجا می فرماید كه خدا حرج را بر شما نمی خواهد ولکن می خواهد لیطهركم و یزكیكم، شما را طاهر كند و پاك كند در اینجا. این هم از آیاتی است كه دلالت دارد بر این كه احكام حرجی برداشته شده به جهت اینکه...

...یا فرض كنید در صورت لمس نساء یا جنب و اینها، در تمام اینها چون طهارت مائیه حرج دارد در بعضی از اوقات و اینها، در اینجا خلاصه به همان كیفیت كه بعضی ها می گویند توی تشك هم می توانی تیمّم كنی. در روایات هم داریم مثلاً شب كسی كه می خواهد چیز كند و اینها، وضو بگیرد بعد اگر فرض كنید که محدث شد، دیگر نمی خواهد بلند شود برود دوباره وضو...، البته نه محدث به حدث اكبرها! همان جا دست خودش را روی تشك بزند و مثلاً تیمم بكند، اینها كفایت می كند. به این مضمون هست روایاتی. حالا بخواهد بلند شود دوباره برود فرض كنید وضو بگیرد و این حرفها...!

تلمیذ: [در این صورت دائم] باید وضو بگیرد

استاد: بله تا صبح دیگر خواب از سرش می رود! دیگر شارع در اینجا قائل به یسر شده است.

در این آیۀ شریفه بعضی ها اشكال كرده اند در این که این آیه که دارد مٰا يُرِيدُ اَللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ این در اینجا دلالت بر رفع حكم حرجی ندارد بلكه در اینجا دلالت می كند بر اینكه، اینکه شما مكلّف هستید به كسب طهارت مائیه در صورت وجدان و طهارت ترابیه در صورت عدم وجدان، این احكام، اینها حَرَج نیست که حالا شما بلند شوید فرض كنید در آن جا این كار را انجام بدهید، در آنجا این کار را انجام بدهید، اینها گرچه ممكن است كه برای شما حَرَج باشد منتهی یك حَرَج نفعی و؟ اگر باشد این اشکال ندارد امّا خودش ممكن است که ...، و دلیل این است كه در ذیل آیه می گوید (در معنای لکنّ به معنای استدراك) این در اینجا نه این است كه خدا برای شما حَرَج می خواهد! خدا برای شما طهارت را می خواهد و خیال نكید كه این حرج است بلکه این طهارت است و این در اینجا تزكیه است

تلمیذ: ... علت این حَرَج این است كه شما به طهارت برسد.

استاد: به طهارت برسی یعنی در مورد وضو وضو بگیری، در مورد تیمّم تیمّم بكنی و این هدف غایی و علّت غایی اش طهارت است. خیال نكن در اینجا كه حَرَج ، حَرَج مذموم است و این حَرَج...، نه این حَرَجی است كه دارای نفع و فایده است. پس بنابراین در قاعدۀ لاحَرَج ما باید به دنبال ادلّه ای بگردیم كه نفی این حَرَج را بكند یعنی حرجهایی كه بی فایده است و آن حرجهایی كه موجب تطهیر و تزکیه است این صرفاً حَرَج است خب این آیه اوّل دلالتش دلالت تامّ بود یا آیۀ يُرِيدُ اَللّٰهُ بِكُمُ اَلْيُسْرَ وَ لاٰ يُرِيدُ بِكُمُ اَلْعُسْرَ این هم خب می توانیم...، اما این كه فرض كنیم ممكن است بعضی از حرجهایی باشد كه این حَرَجی ها مفید باشد و انسان را به ثواب برساند و به چیز برساند اینها نه تنها مذموم نیست بلكه در این صورت مقبول هم هست. این اشكالی است که بر این آیه شده.

امّا آنچه كه به نظر می رسد در جواب این اشكال این است كه:

خب شما چطور در مورد تیمّم قائل به این هستید كه این حَرَج است، كجا حكم به تیمّم حَرَج است؟ آیه می گوید كه اگر شما می توانید در حال صحّت و سلامت و عدم حَرَج و اینها هستیدَ وَ إِنْ كُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا بایستی كه وضو بگیری. اگر در حال مرض هستی و در حال سفر وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضىٰ أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ أَوْ جٰاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ اَلْغٰائِطِ أَوْ لاٰمَسْتُمُ اَلنِّسٰاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً باید تیمّم كنی. خب آیا این حکم تیمّم حكم حرجی است تا اینكه بگویید این حَرَج است؟ حکم حرجی نیست. کجا حکم تیمّم حرجی است؟ تیمّمی كه شما حتی روی سنگ هم می توانید بزنید و بكشید بر سرتان، كجا حكم حَرَجی است؟ حرجی نیست. پس آیه اصلاً در مقام حَرَج دارد بیان می كند. آیه دارد می گوید كه مٰا يُرِيدُ اَللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ ‌ معنای آیه این است كه خدا نخواسته است بر شما حكم حرَجی. لذا جعل تیمّم بدل از وضو ما كردیم در اینجا، این معنایش است. خب مٰا يُرِيدُ اَللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ خیال نكنید كه ما برای شما حرج خواستیم، نه ما در اینجا برای شما طهارت خواستیم یعنی آن طهارتی كه مورد نظر مولا هست هم با طهارت مائیه حاصل می شود هم با طهارت ترابیه حاصل می شود خیال نكنید كه طهارت فقط طهارت مائیه است. نه ما بر اساس این سعه ای که داریم، بر اساس آن عدم حرجی كه داریم تحصیل طهارت را هم در طهارت مائیه قرار دادیم هم در طهارت ترابیه قرار دادیم و لذا مٰا يُرِيدُ اَللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ ‌ اگر در حال صحت و سلامت هستید طهارت مائیه اگر در حال حرج هستید طهارت ترابیه مٰا يُرِيدُ اَللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ منظور از جعل احكام توسط خداوند جعل حَرَج بر شما نیست جعل طهارت است. خب طهارت كه با ترابیه هم حاصل می شود. پس بنابراین این آیه اَدلُّ دلیل بر نفی حَرَج است چطور اینكه بعضی از معاصرین اشكال كردند و این اشكال مردود است. این هم یك آیه.

البتّه در مورد این آیات حالا در خصوصیاتش صحبت می آید امّا اینكه حالا نحوۀ دلالت را مراجعه كنیم و به این مسائل، ما دیدیم همۀ اینها اتلاف وقت است حالا فرض كنید كه به کتب تفسیر مراجعه كند و امثال ذلك و یا اینكه فرض كنید در حدیث رفع و اینها که خصوصیاتش را بیان كردند، اینها خب دیگر چیزهایی است كه می دانند و مراجعه به آنها شده، دیگر نیازی به بحث راجع به اینها و احادیث معراجیه و ... در این جور موارد دیگر بحث نیست. بهتر است كه ما از اینها بگذریم به عنوان اینكه این یك قاعده ای است كه دیگر مفروغ عنه است و دیگر ضرورتی ندارد. فقط بحث از ادلّه اش می كنیم كه عرض شد این دو دلیل، دلیل تامّی است.

دلیل سوّم آیه ای است که در مورد روزه و صوم است شَهْرُ رَمَضٰانَ اَلَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ اَلْقُرْآنُ هُدىً لِلنّٰاسِ وَ بَيِّنٰاتٍ مِنَ اَلْهُدىٰ وَ اَلْفُرْقٰانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ اَلشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كٰانَ مَرِيضاً أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيّٰامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اَللّٰهُ بِكُمُ اَلْيُسْرَ وَ لاٰ يُرِيدُ بِكُمُ اَلْعُسْرَ وَ لِتُكْمِلُوا اَلْعِدَّةَ وَ لِتُكَبِّرُوا اَللّٰهَ عَلىٰ مٰا هَدٰاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿البقرة، ١٨٥﴾ خب این هم در اینجا هست. بالاخره زنی كه این زن در ایام حیض است به واسطۀ این ضعفی كه برایش پیدا می شود و اینها، این اگر روزه هم بگیرد خب این به حرج می افتد یعنی واقعاً به زحمت و اینها می افتد، به مشكلی برخورد می كند، همین طوری راه نمی توانند بروند چه برسد به اینكه روزه هم بگیرند! فرض كنید روزۀ تابستان هم بخواهند بگیرند دیگر اصلاً همۀ زندگی مختّل می شود. در واقع زنی كه در آن ایام است به طور كلّی حالش تفاوت می كند. یا اینكه انسانی كه در حال سفر است و به یك جایی قرار ندارد، استقرار ندارد، خب این نیاز پیدا می كند این طرف برود، آن طرف برود، تو شهر خودش كه نیست که همۀ وسایل را داشته باشد، در خانه اش باشد و اینها، باید برود دنبال...، این را ببیند، آن را ببیند، جا را ببیند، حركت كند، در حال حركت است، در حال ...، یعنی این كیفیت سفر خودش ایجاب می كند كه خداوند متعال بر اساس امتنان خودش- همان طوری كه بعداً عرض خواهیم كرد- بر اساس امتنان خودش این مسایلی كه دست و پاگیر و اینها هست بردارد و بر اساس منتی كه بر پیغمبر اكرم نهاده شده است در شب معراج كه یكی از آنها این بود، آیۀ دیگر که می فرماید لاٰ يُكَلِّفُ اَللّٰهُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا لَهٰا مٰا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهٰا مَا اِكْتَسَبَتْ رَبَّنٰا لاٰ تُؤٰاخِذْنٰا إِنْ نَسِينٰا أَوْ أَخْطَأْنٰا رَبَّنٰا وَ لاٰ تَحْمِلْ عَلَيْنٰا إِصْراً كَمٰا حَمَلْتَهُ عَلَى اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِنٰا رَبَّنٰا وَ لاٰ تُحَمِّلْنٰا مٰا لاٰ طٰاقَةَ لَنٰا بِهِ وَ اُعْفُ عَنّٰا وَ اِغْفِرْ لَنٰا وَ اِرْحَمْنٰا أَنْتَ مَوْلاٰنٰا فَانْصُرْنٰا عَلَى اَلْقَوْمِ اَلْكٰافِرِينَ ﴿البقرة، ٢٨٦﴾ كه این آیه دلالت می كند بر این كه إِصْراً كه به معنای حَرَج و مشقّت هم آمده، حضرت از خداوند تقاضا كرده و خدا هم برداشت چطور كه در امم گذشته تحمّل مشقّت و حَرَج و اینها بوده.

خب این آیه هم در اینجا دلالت دارد بر این كه خداوند متعال به واسطۀ منتاً علی العباد این احكام حَرَجی و احكامی كه دارای مشقّت هست، اینها را برداشته. البتّه در ذیل این آیه روایاتی هم هست كه دلالت می كند که مثلاً در امم گذشته چه بود و چه بود و برای تطهیر خودشان از ذنوب و تطهیر خودشان از خبث و اینها چه كارهایی انجام می دادند و مثلاً كارهایی عجیبی هم به نظر می رسید، روایاتی هم در این زمینه داریم كه حتّی موجب قطع عضو، نزع بَشَره و امثال ذلك و یك همچنین چیزهایی بوده و خلاصه روایات در این زمینه بیان شده گرچه بعضی ها ظاهراً این ها را رد كردند و قبول نكردند. من در یك جا دیدم مثل اینكه مرحوم آقای شعرانی ظاهراً این روایات را- در یك كتابی از ایشان یادم هست كه خیلی سابق ها می خواندم- اینها را رد كرده و اینها را صحیح به حساب نیاورده، این روایاتی كه مربوط به این هست كه مثلاً در یهود برای رفع نجاست خبثیه...! این بوده. حالا فرض كنید اگر یك جای بدنشان نجاست خبثیه می شد می بایست این پوست را بكنند و...!

تلمیذ: احادیثی است كه خودشان جعل كردند و سنّتی قرار دادند، آسمانی نیست

استاد: نه روایت وارد است. روایات ما دلالت بر این می كند. بله روایات ما دلالت دارد. از امام صادق علیه السلام در یك جا روایت است ولیكن خب مثلاً در این بعضی ها یك خدشه هایی كرده اند امّا در هر صورت در اینكه دین آنها دین حَرَجی بوده و مشكل بوده، این مسلّم است كه با احكام ما خیلی تفاوت داشته.

در هر صورت این آیات آیاتی است كه دلالت می كند در این كه خداوند متعال احكام حَرَجی را از امّت پیغمبر اكرم برداشته و در این زمینه هم إلی ما شاءاللَه روایات فراوان است و دلالتش خیلی دلالت صریح است. حالا به روایات هم می رسیم. صرف نظر از این روایات حتّی اگر این روایات هم نبود ما به همین آیات می توانیم تمسّك كنیم برای اینکه احكام حرجی را برداریم و در مورد تشخیص حرج و عدم حرج هم سیره عقلائیه است. هر جا كه تشخیص بدهند حرج در اینجا واقعاً صدق می كند خب مصداق برای آیات هست. هر جا که صدق نمی کند، آن مصداق برای آیات نخواهد بود. این بحث در مورد...

تلمیذ: وَ لاٰ تُحَمِّلْنٰا مٰا لاٰ طٰاقَةَ لَنٰا بِهِ نمی گوید؟

استاد: بله دیگر، عرض كردم رَبَّنٰا وَ لاٰ تُحَمِّلْنٰا مٰا لاٰ طٰاقَةَ لَنٰا بِهِ بله آن هم یكی از آیات است. آیات زیاد است منتهی این آیات كه خب زیاد صریح بود.

در آیه رَبَّنٰا وَ لاٰ تُحَمِّلْنٰا مٰا لاٰ طٰاقَةَ لَنٰا بِهِ اشكال شده در آنجا با اینكه مٰا لاٰ طٰاقَةَ لَنٰا، ما لا یطیقون...

تلمیذ: ...

استاد: بله آن دیگر عقلاً خارج است، آن دیگر در تحت قاعده نیست، می شود گفت تقریباً حكم امتناعیه هست یا اینكه مثلاً

تلمیذ: معلوم كه نیست

استاد: نه مثلاً ممكن است بگوئیم آن مربوط می شود به شق دومی كه اصلاً موجب اختلال نظام باشد مٰا لاٰ طٰاقَةَ لَنٰا فرض كنیم. مثل اینكه فرض كنیم اینكه دربارۀ صوم داریم ... وَ عَلَى اَلَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعٰامُ ... ﴿البقرة، ١٨٤﴾ یعنی طاقت دیگر به انتها می رسد. يُطِيقُونَ یعنی به طاقت آنها این را می كِشد، با طاقت اینها این هم تمام می شود. اینها اصلاً موجب اختلال نظام است دیگر. فرض كنید یك پیر؟ که اگر بخواهد روزه بگیرد فقط تو بستر بیافتد عَلَى اَلَّذِينَ يُطِيقُونَهُ شامل این می شود و یا یك شخصی که فرض كنید كه به حال غش و اینها بیافتد، ضرر هم نمی كند فقط همین قدر دیگر هیچی! فقط باید بیافتد و تا شب منتظر افطار باشد. خب این عَلَى اَلَّذِينَ يُطِيقُونَهُ است. این در اینجا می توانیم بگوئیم مشمول همان اختلال نظام است كه عقلاً [مذموم] است. نه این را رد كردند بحساب...

اللَهم صل علی محمد و آل محمد